

القسم الثاني  
أجوبة أنصار الإمام المهدي (ع)  
بخش دوم:

پاسخ‌های انصار امام مهدی علیه اسلام

پرسش ۲۷۰: سوال در مورد مهدی (ع).

السؤال / ۲۷۰:

- ۱- إنَّ المهدي (ع) من أهل البيت يولد كما يولد بني البشر.
- ۲- إنَّ المهدي (ع) معصوماً من الأخطاء الكبيرة مثل:
  - أ- الزنا.
  - ب- الوطا (كذا).
  - ج- قتل النفس الذي حرم الله قتل إلاّ بالحق.
  - د- شرب الخمر.
  - هـ - لعب الميسر والقمار.

أي مثل الرسول الأعظم أيام شبابه، ولكن بعيداً عن تعاليم الإسلام قليل يصلحه الله ويساعده بمعجزات الباهرات ومنها: أن تعرض عليه أصحاب البدع والخرافات بدعهم وخرافاتهم فيبطلها بأذن الله.

۳- إنَّ المهدي (ع) ليس من شيعة أهل بيت وإنما من أهل السنة والجماعة، ولكن منحرف قليل عن جادة الصواب.

المرسل: عبد الرحمن الدريوز

۱ - مهدی (ع) از اهل بیت متولد می‌شود مانند سایر انسان‌ها که متولد می‌شوند.

۲ - مهدی (ع) از گناه‌های کبیره مصون است؛ مانند:  
الف- زنا.

ب- لواط (و مانند آن).

ج- کشتن نفسی که خدا حرام کرده است مگر به حق....

د- خوردن شراب.

ه- قماربازی و ....

یعنی مشابه دوران جوانی رسول الله الاعظم است؛ اما ایشان مقداری از تعالیم اسلام به دور است. خداوند او را اصلاح می‌کند و با معجزات حیرت‌آور او را یاری می‌دهد که از آن جمله: بدعت‌گذاران با بدعت‌ها و خرافاتشان متعرض او می‌شوند که به اذن خدا آنها را باطل می‌نماید.

۳ - مهدی (ع) از شیعیان اهل بیت (ع) نیست و از اهل سنت و عامه است اما مقدار کمی از راه درست منحرف می‌باشد.

فرستنده: عبدالرحمن دریویز

**الجواب:** بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين وسلم تسليماً.  
إنّ المهدي (ع) صاحب دعوة إلهية ويدعو الناس إلى الحق، ومثله كمثل الرسول (ص) معصوم لا يخطأ في صغيرة أو كبيرة.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و

سلم تسليماً.

مهدی(ع)، صاحب دعوت الهی است و مردم را به حق می خواند و مثلش مانند پیامبر(ص) است یعنی معصوم است و خطای صغیره یا کبیره از او سر نمی زند.

**أما تعاليم الإسلام وبعده فهذا غير صحيح؛ لأنّ الرسول هو الإسلام بعينه، وليس الإسلام هو العبادات مثل الصلاة والصوم، فهذه شرائع أمرها بيد الله وتختلف باختلاف الرسالة، ولكن الإسلام هو دين كل الأنبياء والمرسلين، فكان الرسول قبل البعث حنيفاً عابداً لله منقطعاً عن الدنيا متوجهاً بكله إلى الله، وهذا هو الإسلام.**

اما تعاليم اسلام و دوری از آن، این گونه نیست؛ زیرا فرستاده، عین خود اسلام است و اسلام، عبادت های مانند نماز یا روزه نیست بلکه اینها شریعت های است که به دست خدا تشریح می شوند و با تفاوت در رسالت ها، آنها هم متفاوت می شوند ولی اسلام، دین همه ی انبیا و فرستادگان می باشد. فرستاده قبل از بعثت، یکتاپرست و بنده ی خدا و بریده از دنیا و با همه ی وجود متوجه به خدا می باشد و این، همان اسلام است.

**أما المعاجز؛ فأسألك ما هي معجزة نوح مثلاً، وما هي معجزة يونس ويحيى وزكريا(ع)؟ فليس شرط فيمن يختاره الله سبحانه وتعالى أن يمده بمعجزات، وإليك بعض ماكتبه السيد اليماني والمهدي الأول حول كيفية معرفة خليفة الله في أرضه في كل زمان: (أهم طريق لمعرفة خليفة الله في أرضه هو:**

اما در خصوص معجزه ها؛ از تو می پرسم که معجزه ی نوح(ع) چه بود؟ معجزه یونس و یحیی و زکریا(ع) چه بود؟ الزاما این گونه نیست که خدا هر که را برگزید، حتماً با معجزات نصرت می دهد. برای اطاعت بعضی از مطالبی را که سید یمانی(ع) یعنی مهدی اول درباره ی چگونگی شناخت خلیفه ی خدا در زمینش در تمام زمان ها، به

رشته‌ی تحریر درآورده است را یادآور می‌شوم. مهم‌ترین راه شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش:

الطریق الأول: الذي عرفت به الملائكة آدم (ع) وهو النص، فقد نص الله سبحانه وتعالى على آدم (ع)، وإنه خليفته في أرضه: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) [208].

راه اول: راهی است که فرشتگان از آن طریق، آدم(ع) را شناختند که همان نص یا وصیت می‌باشد. خدای سبحان و متعال، بر آدم(ع)، نص فرمود که او خلیفه‌اش در زمینش می‌باشد: «و چون پروردگارت به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید» [209].

وبعد آدم (ع) كان أيضاً النص هو الطريق لمعرفة خليفة الله في أرضه، ولكن هذه المرة النص الإلهي يعرف عن طريق الخليفة السابق، فهو ينص بوصية لأئمة على الخليفة الذي بعده بأمر الله سبحانه وتعالى فليس هو الذي يعين الذي بعده بل الله سبحانه وتعالى هو الذي يعين خليفته في أرضه في كل زمان، فقط يكون دور الخليفة السابق هو إيصال هذا النص الإلهي بالوصية؛ ولذا سمي خلفاء الله في أرضه من الأنبياء والمرسلين بالأوصياء؛ لأن السابق يوصي باللاحق. ولا يوجد نبي من الأنبياء (ع) أو الأئمة (ع) إلا وقد نص عليه الذي قبله، فإبراهيم (ع) وإسحاق ويعقوب (عليهما السلام) والأنبياء من بني إسرائيل (ع) نصوا على موسى وأوصوا به وموسى والأنبياء (ع) أوصوا بعيسى (ع).

و عیسی اوصی بمحمد (ص) و محمد (ص) اوصی بعلي (ع) و الأئمة (ع) و المهديين من ولده فلا يوجد فراغ ليملاهُ غيرهم (ع)، ولكن الأمم انحرقت عنهم فظهر فيها علماء عاملون يرشدون الناس إلى الرجوع إلى طريق الأوصياء (ع) و ضرورة إيتباعهم و الأخذ عنهم فقط و ظهر أيضاً علماء غير عاملين يحاولون تقمص دور الأوصياء (ع)، كما تقمصها ابن أبي قحافة.

و پس از آدم (ع)، باز هم نص (الهی) راه شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش می‌باشد ولی این بار نص الهی از طریق خلیفه‌ی قبلی شناخته می‌شود و او کسی است که به فرمان خدای سبحان و متعال با وصیت به امتش در مورد خلیفه‌ی پس از خود سفارش می‌کند؛ (در واقع) او کسی نیست که خلیفه‌ی پس از خود را تعیین می‌کند بلکه این خدای سبحان و متعال است که خلیفه‌اش در زمین را در هر زمان تعیین می‌فرماید و نقش خلیفه‌ی قبلی فقط رسانیدن این نص الهی از طریق وصیت می‌باشد؛ به همین جهت است که خلفای خداوند در زمینش، از انبیا و اوصیا، با نام وصی شناخته می‌شوند زیرا قبلی، بر بعدی وصیت می‌کند و نبی‌ای از انبیا یا هیچ کدام از ائمه (ع) را نمی‌توان یافت جز آنکه فرد قبلی بر وی وصیت کرده باشد. آری، ابراهیم (ع) و اسحاق (ع) و یعقوب (ع) و انبیای بنی اسرائیل (ع) بر موسی (ع)، نص آوردند و وصیت نمودند و موسی (ع) و انبیا (ع) به عیسی (ع) وصیت کردند و عیسی (ع) نیز به محمد (ص) وصیت نمود و محمد (ص) به علی (ع) و ائمه (ع) و مهدیین از فرزندان او وصیت کرد و جای خالی باقی نماند که کسی غیر از آنها پُر کند؛ ولی امت‌ها از آنان منحرف شدند در حالی که در این امت‌ها، علمای عاملی بودند که مردم را به بازگشت به راه اوصیا و ضرورت پیروی از ایشان و دریافت (علم و حکم) فقط از ایشان فراخواندند و همچنین علمای غیرعاملی که کوشیدند لباس حکومت را بر تن خویش نمایند، همان‌گونه که ابن ابی قحافة عمل نمود.

قال أمير المؤمنين (ع): (أما والله لقد تقمصها ابن أبي قحافة وإنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي. ينحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير. فسدت دونها ثوبا وطويت عنها كشحا. وطفقت أرتأي بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير. ويشيب فيها الصغير. ويكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربه فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى فصبرت وفي العين قذى. وفي الحلق شجا أرى تراثي نهبا ... ) ([210]).

اميرالمومنين(ع) می فرماید:

« آگاه باشید، به خدا سوگند که ابن ابی قحافه خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد در حالی که نیک می دانست که جایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب، سیل ها از من فرومی ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله‌ی رفیع من نیست. پس میان خود و خلافت پرده‌ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتیم. در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمانی شکیبایی ورزم؛ فضایی که بزرگ سالان در آن سال خورده شوند و خردسالان به پیری رسند و مؤمن، همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نایل آید. دیدم، شکیبایی در آن حالت خردمندانه تر است و من طریق شکیبایی گزیدم، در حالی که همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش مانده باشد. می دیدم، که میراث من به غارت می رود...» ([211]).

أما الطريق الثاني: لمعرفة خليفة الله في أرضه فهو سلاح الأنبياء والأوصياء وهو العلم والحكمة، وهذا يُعرف من كلامهم ومعالجتهم للمشاكل والأمور الواقعة، ولا بد للإنسان أن يتجرد عن الهوى والآننا ليتبين حكمتهم و علمهم (ع) وبه احتج الله سبحانه على الملائكة: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) ([212])، فهو خير دليل على خليفة الله في أرضه.

اما راه دوم: برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش، سلاح انبیا و اوصیا یعنی علم و حکمت می‌باشد و این خصوصیت از کلام ایشان و درمان مشکلات و امور توسط آنها مشخص می‌گردد؛ لاجرم انسان باید از هوا و هوس و منیت رها شود تا حکمت و علم آنها (ع) برایش آشکار گردد. خدای سبحان نیز با همین علم بر فرشتگان دلیل و حجت می‌آورد: « و همه‌ی اسم‌های را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به این نام‌ها خبر دهید » ([213]) که این، بهترین دلیل برای خلیفه‌ی خدا در زمینش می‌باشد.

**أَمَّا الطَّرِيقُ الثَّلَاثُ: لِمَعْرِفَتِهِ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَهُوَ الرَّايَةُ (الْبَيْعَةُ لِلَّهِ) أَوْ الْمَلِكُ لِلَّهِ وَطَالِبُ بِهِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَخَلِيفَتِهِ الْأَوَّلِ آدَمَ (ع): (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) ([214])، أَيِ أَطِيعُوهُ وَأَتَمَرُوا بِأَمْرِهِ؛ لِأَنَّهُ خَلِيفَتِي.**

راه سوم: برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش، برافراشتن پرچم بیعت برای خدا یا مُلک و پادشاهی تنها از آن خداوند است، می‌باشد که خدای سبحان آن را برای اولین خلیفه‌اش در زمینش یعنی حضرت آدم (ع) طلب فرمود: « چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید » ([215])؛ یعنی او را اطاعت نمایید و امرش را گردن نهید چرا که او خلیفه و جانشین من می‌باشد.

**وَقَالَ تَعَالَى: (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ) ([216])، وَقَالَ تَعَالَى: (مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) ([217]).**

خدای متعال می‌فرماید: « بگو: بار خدایا، تویی صاحب ملک، به هر که بخواهی ملک می‌دهی و از هر که بخواهی ملک می‌ستانی، هر کس را که بخواهی عزت

می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلیل می‌گردانی» [218] و همچنین می‌فرماید: « مالک روز جزا است» [219].

### وفي تلبية الحج: (الملك لك لا شريك لك).

همچنین در تلبیه حج می‌گوییم: « پادشاهی از آن تو است و شریکی نداری ».

فهم لا يداهنون أحداً على حساب هذه الحقيقة وإن كانوا يتهمون بسبب حملها فقديمًا قالوا عن عيسى (ع) إنه طامع بملك بني إسرائيل الذي ضيعه العلماء غير العاملين بمداهنتهم الرومان وقيل عن دعوة محمد(ص): (انه لا جنة ولا نار ولكنه الملك)، أي إن محمداً(ص) جاء ليطلب الملك له ولولده، وقيل عن علي (ع): (إنه حريص على الملك)، مع أنهم يسمعونه يقول: (مال علي وملك لا يبقى) ويرون زهده وإعراضه عن الدنيا وزخرفها، وهذا حال عيسى الذي لا يخفى وحال محمد(ص).

آنها با هیچ کس بر سر این حقیقت مدارا و سازش نمی‌کنند حتی اگر به جهت حمل نمودن این پرچم، متهم شوند. همان طور که در گذشته درباره‌ی عیسی(ع) می‌گفتند: «او بر پادشاهی بر بنی اسرائیل حریص است»، همان پادشاهی‌ای که علمای غیرعامل بنی اسرائیل با سازششان با روم، تباهش نموده بودند. درباره‌ی دعوت حضرت محمد(ص) نیز می‌گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه جهنمی، فقط مدعی حکومت است»؛ یعنی محمد(ص) آمد تا پادشاهی را برای خود و فرزندانش طلب کند. درباره‌ی علی(ع) نیز گفته شد: «او بر پادشاهی حریص است» با آنکه از او می‌شنیدند که می‌گفت: « علی را با سلطنتی که دوام ندارد، چه کار!» در حالی که زهد او و روی‌برگرداندنش از دنیا و زینت‌های آن را می‌دیدند. این وضعیت عیسی(ع) و محمد(ص) است که کاملاً آشکار و مشخص می‌باشد.



والأنبياء والأوصياء لا يحسبون لاتهم الناس، أي: حساب كما هو حال العلماء غير العاملين الذين يطلبون رضا الناس بسخط الخالق؛ ولذا فالناس يتبعون العلماء غير العاملين ويحاربون الأنبياء والأوصياء الذين يطالبون بحاكمية الله في أرضه سواء على مستوى التشريع أو التنفيذ، أي: (الدستور والحاكم)، فلا بد أن يكون الدستور إلهياً، والحاكم معيناً من قبل الله سبحانه وتعالى، وهذا لا يناسب أكثر الناس الذين يتبعون الشهوات ويرغبون بعافية الدنيا على حساب عافية الآخرة.

انبيا و اوصيا، اتهامات وارد آمده از جانب مردم را به حساب نمی آورند؛ یعنی آن گونه که علمای غیرعامل رضایت مردم را بر خشم خدا ترجیح می دهند، رفتار نمی کنند؛ از این رو است که مردم، پیرو علمای غیرعامل می شوند و با انبیا و اوصیا که خواهان حاکمیت خدا بر زمینش هستند، چه در تشریع (قانون گذاری) و چه در تنفیذ (حاکمیت و اجرا)، به نبرد برمی خیزند. باید که قانون و دستور از طرف خدا باشد و حاکم نیز از طرف خدای سبحان و متعال انتخاب شود و این وضعیت، باب طبع بیشتر مردمی که پیرو شهوات گشته اند و متمایل به راحتی و عافیت دنیا در برابر عافیت آخرت می باشند، نیست.

وقد أخبرنا العليم الخبير بحال الأكثرية بما لا مزيد عليه: (وَإِنْ تُطَعَّ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) ([220]).

خدای علیم خبیر وضعیت اکثریت مردم را، به ما خبر داده است که چیزی نمی توان بر آن افزود: « و اگر از اکثریتی که در این سرزمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه سازند » ([221]).

(وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) ([222]).

« ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند » ([223]).

(وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ) [224].

« بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند، هر چند تو (به ایمان آوردنشان) حریص باشی » [225].

(وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ) [226].

« و پیش از آنها، بیشتر گذشتگان گمراه شدند » [227].

(مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) [228].

« و آن دو را جز به حق نیافریدیم، ولی بیشترشان نمی‌دانند » [229].

(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) [230].

« بگو سپاس و ستایش از آن خدا است ولی بیشترشان نمی‌دانند » [231].

(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) [232].

« بگو سپاس و ستایش از آن خدا است ولی بیشترشان نمی‌اندیشند » [233].

(وَقَالُوا إِن نَّبَّعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُنْخِطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ نُمْكِنُ لَهُمْ حَرَمًا  
أَمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)  
[234].

« گفتند: اگر از هدایت همراه با تو پیروی کنیم، از سرزمینمان رانده خواهیم شد. آیا،

آنها را در حرمی امن جای ندادیم که همه گونه ثمرات در آن فراهم می‌شود که این رزق

و روزی‌ای است از جانب ما؟ ولی بیشترشان نمی‌دانند » [235].

ولا يحتاج الناس إلى أكثر من هذه الآليات الثلاث لمعرفة خليفة الله في أرضه فاجتماعها لا يكون إلا في خليفة الله في أرضه، ولكنهم انقسموا كما انقسم الملائكة الأول الذي امتحنه الله فأمن الملائكة وسجدوا وكفر إبليس واستكبر ولم يرض أن يكون بينه وبين الله واسطة (خليفة الله في أرضه)، وهذه الآليات الثلاث حجة تامة من الله سبحانه للدلالة على **خليفته في أرضه.**

مردم برای شناسایی خلیفه‌ی خدا در زمینش به بیش از این سه وسیله نیاز ندارند. این سه مورد، جز در خلیفه‌ی خدا در زمینش، در هیچ کس دیگری جمع نمی‌شود ولی آنها درست مثل گروه نخستین، تفکیک شدند؛ همان گروهی که خدا امتحانشان کرد؛ فرشتگان ایمان آوردند و سجده کردند و ابلیس کفر ورزید و استکبار کرد و راضی نشد که بین او و خدا، واسطه‌ای باشد (یعنی همان خلیفه‌ی خدا در زمینش). این شاخص‌های سه‌گانه، حجت کامل خدای سبحان برای راهنمایی خلق به خلیفه‌ی او در زمینش می‌باشند.

**ومع ذلك فإن الله سبحانه وتعالى ورحمته الواسعة أيد الأنبياء والأوصياء بآيات كثيرة، منها: المعجزات والرؤى التي يراها المؤمنون وغيرها مما لست بصدد إستقصائه أو مناقشته فراجع ما كتبه الإخوة أنصار الإمام المهدي (ع) حفظهم الله ووفقهم لكل خير في الدنيا والآخرة.**

با این حال خدای سبحان از سر لطف و رحمت و سببش، انبیا و اوصیا را با آیات و نشانه‌های بسیاری یاری داد که از جمله‌ی این آیات و نشانه‌ها: معجزات و رویاهایی است که مومنین می‌بینند و سایر مواردی که به دنبال باز کردن و بحث و بررسی آنها نیستیم و می‌توانید در این خصوص به کتاب‌ها و نوشته‌های برادران مان از انصار امام مهدی (ع) که خدا حفظشان کند و توفیق هر خیری را در آخرت و دنیا را به آنها عطا فرماید، مراجعه نمایید.

ولكن فقط سأناقش جزئية في المعجزات التي أويد بها الأنبياء لأهميتها وغفلة الناس عنها وهي: مسألة اللبس في المعجزة والهدف منه فالناس يعرفون أنّ من معجزات موسى (ع) العصا التي تحولت أفعى، وقد كانت في زمن انتشر فيه السحر، ومن معجزات عيسى (ع) شفاء المرضى في زمن انتشر فيه الطب، ومن معجزات محمد(ص) القرآن في زمن انتشرت فيه البلاغة.

اما فقط به صورت جزئی و گذرا درباره‌ی معجزه که انبیا به وسیله‌ی آنها تایید شدند، به دلیل اهمیتش و غفلی که مردم در این خصوص دارند، بحثی می‌نمایم: موضوع سوء تفاهم در مورد معجزه و هدف از آن. همان طور که مردم می‌دانند از جمله معجزات موسی(ع)، عصا می‌باشد که تبدیل به افعی شد، و این معجزه در زمانی رخ داد که سحر و جادوگری رایج بود، و از معجزات عیسی(ع)، شفای بیماران می‌باشد، در زمانی که طب بسیار شایع بود، و از معجزات محمد(ص)، قرآن می‌باشد، در زمانی که بلاغت بسیار شایع و منتشر شده بود.

وهنا يعلل من يجهل الحقيقة سبب مشابهة المعجزة لما انتشر في ذلك الزمان أنه فقط لتتفوق على السحرة والأطباء والبلغاء ويثبت الإعجاز، ولكن الحقيقة الخافية على الناس مع أنها مذكورة في القرآن هي أنّ المعجزة المادية جاءت كذلك للّبس على من لا يعرفون إلاّ المادة، فالله سبحانه لا يرضى أن يكون الإيمان مادياً، بل لا بد أن يكون إيماناً بالغيب.

کسی که درکی از حقیقت ندارد، علت مشابهت معجزه با آنچه در آن زمان شایع بوده است را این گونه تحلیل می‌کند که هدف از معجزه، پیروزی بر ساحران و پزشکان و سخن‌وران می‌باشد تا عجز و ناتوانی‌شان را ثابت کند؛ ولی حقیقتی که بر مردم پوشیده مانده با این که در قرآن ذکر شده است، این است که معجزه‌ی مادی، همراه با مقداری

شبهه و پوشیدگی برای مقهور کردن کسی که جز ماده را نمی‌شناسد، می‌آید. خدای سبحان، به ایمان مادی راضی نیست، بلکه ایمان باید مبتنی بر غیب باشد.

**(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) ([236]).**

« آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان، داده‌ایم انفاق می‌کنند » ([237]).

**(إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ) ([238]).**

« تنها، تو کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان بترسد. چنین کس را به آمرزش و مزدی کریم بشارت بده » ([239]).

**(مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) ([240]).**

« آنهایی را که در نهان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند » ([241]).

**(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) ([242]).**

« ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و به همراه آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خدا بداند چه کسی به نادیده، او و پیامبران‌ش را یاری می‌کند که خدا توانا و پیروزمند است » ([243]).

فالإيمان بالغيب هو المطلوب والذي يريده الله سبحانه والمعجزة التي يُرسلها سبحانه لا بد أن تُبقي شيئاً للإيمان بالغيب ولهذا يكون فيها شيء من اللبس ولهذا كانت في كثير من الأحيان مشابهة لما انتشر في زمان إرسالها (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ) ([244])، ولهذا وجد أهل المادة والذين لا يعرفون إلا المادة في التشابه عذراً لسقطتهم (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ) ([245])، فالتشابه أمسى عذراً لهم ليقولوا: (سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) و (إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ).

آنچه مطلوب می باشد و خداوند سبحان می خواهد ایمان به غیب است و معجزه ای که خداوند سبحان می فرستد دیگر جایی برای ایمان به غیب باقی نمی گذارد و از همین رو است که مقداری از شبهه و پوشیدگی در آن وجود دارد و به همین دلیل در بسیاری مواقع با آنچه که در زمان فرستادنش رایج بوده است، مشابهت دارد. « و اگر (آن پیامبر را) از میان فرشتگان برمی گزیدیم باز هم او را به صورت مردی می فرستادیم و بر ایشان همان می پوشانیدیم که آنها می پوشند (این خلط و اشتباه که پدید آورده اند بر جای می نهدادیم)» ([246]). به همین دلیل مادی گرایان و کسانی که جز ماده، چیزی نمی شناسند، تشابهی که وجود دارد را بهانه ای برای سقوطشان قرار می دهند: «چون حق از جانب ما به سوی آنان آمد، گفتند: چرا آنچه به موسی داده شده به او داده نشده است؟ آیا اینان پیش از این به آنچه به موسی داده شده بود کافر نشده بودند؟ و گفتند که این هر دو، دو جادو هستند که پشتیبان یکدیگرند و ما به هیچ یک ایمان نمی آوریم» ([247]). تشابه و شباهت، بهانه ای برای آنان بود تا بگویند: «هر دو جادو هستند» و «ما به هیچ یک ایمان نمی آوریم».

وقال أمير المؤمنين (ع) وهو يصف أحد المنافقين: (... جعل الشبهات عذراً لسقطاته) ([248]).

امیر المومنین (ع) در وصف یکی از منافقان می فرماید: «.... تا شبهات را عذری برای سقوط خود قرار دهد» ([249]).

أَمَّا إِذَا كَانَتْ الْمَعْجِزَةُ قَاهِرَةً وَلَا تَشَابَهُ فِيهَا فَعِنْدَهَا لَا يَبْقَى لِلإِيمَانِ بِالْغَيْبِ أَيْ مَسَاحَةٌ وَيَكُونُ الْأَمْرُ عِنْدَهَا إِجَاءً لِلإِيمَانِ وَقَهْرٌ عَلَيْهِ، وَهَذَا لَا يَكُونُ إِيْمَانًا وَلَا يَكُونُ إِسْلَامًا بَلْ إِسْتِسْلَامٌ وَهُوَ غَيْرُ مَرْضِيٍّ وَلَا يُرِيدُهُ اللَّهُ وَلَا يَقْبَلُهُ، (وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) ([250])، ففرعون يؤمن ويسلم أو قل يستسلم وقبل أن يموت، ولكن الله لا يرضى ولا يقبل هذا الإيمان وهذا الإسلام ويجيبه الله سبحانه بهذا الجواب: (الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) ([251]).

اما اگر معجزه، قاهره باشد و هیچ تشابهی و شبهه‌ای در آن باقی نماند، هیچ جایی برای ایمان به غیب باقی نمی ماند و نتیجه اش ایمانی خواهد بود که با زور و اجبار حاصل می شود که در حقیقت، ایمان نیست و چیزی از اسلام در آن وجود ندارد بلکه تسلیم شدنی است که مورد رضایت خدا نمی باشد و خداوند خواهان چنین چیزی نیست و آن را نمی پذیرد: «ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. فرعون و لشکریانش به قصد ستم و تعدی به تعقیبشان پرداختند. تا جایی که فرعون در آستانه‌ی غرق شدن قرار گرفت و گفت: ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسرائیل به آن ایمان آورده اند نیست، و من از تسلیم شدگانم» ([252]). فرعون ایمان می آورد و مسلمان می شود و یا حداقل، تسلیم می شود (درست) قبل از مردنش ولی خدا از این ایمان راضی نیست و این ایمان و اسلام را نمی پذیرد و خدای سبحان این گونه جوابش را می دهد: « آیا اکنون (ایمان می آوری)؟! در حالی که تو پیش از این عصیان می کردی و از مفسدان بودی » ([253]).



هذا لأنه إيمان جاء بسبب معجزة قاهرة لا مجال لمن لا يعرفون إلا هذا العالم المادي إلى تأويلها أو إدخال الشبهة على من آمن بها، وبهذا لم يبق مجال للغيب الذي يريد. الله الإيمان به. ومن. خلاله، فعند هذا الحد. لا يُقبل الإيمان؛ لأنه يكون إجماعاً وقهراً وليس إيماناً (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ) [254]، (قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ) [255]، ولو كان الله يريد إجماعاً وقهراً الناس على الإيمان لأرسل مع أنبيائه معجزات قاهرة لا مجال معها لأحد أن يقول: (سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) أو (أَضْعَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ) [256].

این به آن علت است که ایمانی که به سبب معجزه‌ی قاهره به دست آید، مجالی برای آنان که جز این عالم مادی را نمی‌شناسند باقی نمی‌گذارد تا آن را تاویل کنند و بر آنان که به آن ایمان آورده‌اند، شبهه وارد نمایند و به این ترتیب مجالی برای ایمان به غیبی که خداوند ایمان را به واسطه‌ی آن و از طریق آن می‌خواهد، باقی نمی‌ماند. بنابراین چنین ایمانی پذیرفته نمی‌شود، چرا که این نوع ایمان، پناه بردنی از روی قهر و اجبار است و ایمان حقیقی محسوب نمی‌گردد. «آیا انتظاری جز آن دارند که فرشتگان نزدشان بیایند؟ یا پروردگارت؟ یا نشانه‌ای از نشانه‌های خدا بر آنها ظاهر شود؟ روزی که برخی نشانه‌های خدا آشکار شود، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا از ایمانش خیری به دست نیاورده باشد، برایش سودی نخواهد داشت. بگو: چشم به راه باشید، ما نیز چشم به راهیم» [257] (در روز فتح و گشایش، ایمان آوردن کافران سودشان ندهد و مهلت نیز داده نشوند). اگر خداوند می‌خواست که مردم را از روی ناچاری و به اجبار مومن کند، با انبیايش، معجزات قاهره و ناتوان‌کننده می‌فرستاد تا مجالی برای کسی باقی نماند تا بگوید: «هر دو جادو هستند» یا بگویند «خواب‌های پریشان است، یا



دروغی است که می‌بندد یا شاعری است پس برای ما از آن گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود معجزه‌ای بیاورد « [258].

**قال تعالى: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) [259].**

خدای متعال می‌فرماید: « اگر پروردگار تو بخواهد، همه‌ی کسانی که در روی زمین اند ایمان می‌آورند؛ آیا تو مردم را به اجبار وامی‌داری که ایمان بیاورند؟ » [260].

**وقال تعالى: (وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِي نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ) [261].**

خدای متعال می‌فرماید: « اگر اعراض و روی‌برگردانیدن از آنها بر تو گران است، خواهی نقبی در زمین بجوی یا نردبانی بر آسمان بنه تا معجزه‌ای برایشان بیاوری، اگر خدا بخواهد، همه را به راه راست می‌برد؛ پس، از نادانان مباش » [262].

**فالحمد لله الذي رضي بالإيمان بالغيب وجعل الإيمان بالغيب ومن خلال الغيب ولم يرض بالإيمان بالمادة ولم يجعله بالمادة ومن خلال المادة؛ ليميز أهل القلوب الحية والبصائر النافذة من عمي البصائر ومختومي القلوب.**

سپاس و ستایش شایسته‌ی خداوند است که به ایمان از طریق غیب، رضایت داد و ایمان را همراه با غیب و از میان غیب قرار داد و به ایمان بر اساس ماده رضایت نداد و آن را با ماده و از طریق ماده قرار نداد تا به این وسیله صاحبان قلب‌های زنده و چشم‌های بینا از دیده‌های نابینا و قلب‌های مهر زده شده، متمایز گردند.

والحق أنه وإن بقي الكثير ليناقدش في هذا الموضوع ولكني أكتفي بالقليل وبفتح الباب وأترك الباقي للمؤمنين ليتوسعوا فيه»([263])، انتهى كلام السيد أحمد الحسن.

حق همان است که گفته شد، حتی اگر بسیاری از افراد باشند که در این موضوع بحث و مناقشه کنند. من فقط به مقداری کم و برای گشودن باب (بحث) اکتفا کردم و بقیه را برای مومنان باقی می‌گذارم تا آن را شرح و بسط دهند»([264]) پایان کلام سید احمد الحسن(ع).

أما قولك إنّ المهدي (ع) من أهل السنة فمن أين لك هذا، وما دليلك عليه؟

اما این سخن تو که مهدی(ع) از اهل سنت است، از کجا این مطلب را فهمیدی؟ و دلیلت بر آن چیست؟

(لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا) ([265]).

« نه بر وفق مراد شما است و نه بر وفق مراد اهل کتاب؛ که هر کس مرتکب کار ناشایستی شود، جزایش را ببیند و جز خدا را برای خویش دوست و یاورى نیابد »([266]).

الأولى بك أن تهتدي إلى المهدي (ع) أولاً وهو سيعرفك بحقيقة المذاهب التي بيد الناس، ويعرفك المذهب الحق منها.

اللجنة العلمية - أنصار الإمام المهدي (مکن الله له في الأرض)

برای شما بهتر است که اولاً به سوی مهدی(ع) هدایت شوی و او حقیقت مذاهبی که مردم دارند را به شما نشان خواهد داد و مذهب حق را از میان آنها به شما می‌نماید.

هیأت علمی - انصار امام مهدی(ع) (خداوند در زمین تمکینش دهد)



[208] - البقرة: 30.

[209] - بقره: 30.

[210] - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 30، الخطبة الشقشقية.

[211] - نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج 1 ص 30، خطبه شقشقيه.

[212] - البقرة: 31.

[213] - بقره: 31.

[214] - الحجر: 29.

[215] - حجر: 29.

[216] - آل عمران: 26.

[217] - الفاتحة: 4.

[218] - آل عمران: 26.

[219] - فاتحه: 4.

[220] - الأنعام: 116.

[221] - انعام: 116.

[222] - هود: 17.

[223] - هود: 17.

[224] - يوسف: 103.

[225] - يوسف: 136.

[226] - الصافات: 71.

[227] - صافات: 71.

[228] - الدخان: 39.

[229] - دخان: 39.

[230] - لقمان: 25.

[231] - لقمان: 25.

[232] - العنكبوت: 63.

[233] - عنكبوت: 63.

[234] - القصص: 57.

[235] - قصص: 57.

[236] - البقرة: 3.

[237] - بقره: 3.

[238] - يّس: 11.

[239] - يس: 11.

[240] - ق: 33.

[241] - ق: 33.

[242] - الحديد: 25.

[243] - حديد: 25.

[244] - الأنعام: 9.

[245] - القصص: 48.

[246] - انعام: 9.

[247] - قصص: 48.

[248] - قال أمير المؤمنين (ع) لعمار بن ياسر - وقد سمعه يراجع المغيرة بن شعبة كلاماً - : (دعه يا عمار فإنه لم يأخذ من الدين إلا ما قاربه من الدنيا، وعلى عمد لبس على نفسه ليجعل الشبهات عاذراً لسقطاته) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج4 ص95.

[249] - مغيرة بن شعبه نقل می کند که امیرالمومنین (ع) به عمار بن یاسر می فرماید: «دعه یا عمار فإنه لم يأخذ من الدين إلا ما قاربه من الدنيا، وعلى عمد لبس على نفسه ليجعل الشبهات عاذراً لسقطاته» (ای عمار! او را رها کن. او از دین چیزی نمی فهمد جز آنچه او را به دنیا نزدیک می کند و به عمد، مطلب را بر خود پوشاند تا شبهات را عذری برای سقوط خود قرار دهد). نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج 4 ص 95.

[250] - یونس: 90، وراجع شرح الآیة في كتاب تفسير آية من سورة يونس، وهو مما كتبه يمانی آل محمد (ع).

[251] - یونس: 91.

[252] - یونس: 90. همچنین به تفسیر آیه در کتاب «تفسیر آیه ای از سوره یونس» از کتاب های یمانای آل

محمد (ع) مراجعه نمایید.

[253] - یونس: 91.

[254] - الأنعام: 158.

[255] - السجدة: 29.

[256] - الأنبياء: 5.

[257] - سجده: 29.

[258] - انبیا: 5.

[259] - یونس: 99.

[260] - یونس: 99.

[261] - الأنعام: 35.

[262] - انعام: 35.

[263] - مقتبس من كتاب الجهاد باب الجنة للسيد أحمد الحسن (ع): ص 43 - 50.

[264] - برگرفته از کتاب «جهاد، درب بهشت» سيد احمد الحسن (ع): ص 43 تا 50.

[265] - النساء: 123.

[266] - نسا: 123.